

## قرآن در بستر پراکسیس انسانی - اجتماعی - تاریخی

انسان و قرآن

**مقدمه:** جایگاه انسان در اندیشه و مکتب های بشر از آغاز تکوین تاریخ اندیشه ( که به شش قرن قبل از میلاد مسیح بازگشت پیدا می کند ) در سرچشمه های اولیه شروع تاریخ اندیشه بشر ( که بازگشت پیدا می کند به سه کانون: هند و چین، بین النهرین، یونان ) تا به امروز بعنوان شاخص و معیار سنجش اندیشه و فلسفه و مکتبهای بشری و الهی بوده است. هر اندیشه و تفکری بموازات تعریف و ارزش و جایگاهی که برای انسان قائل است هویت فلسفی، تاریخی و اجتماعی خود را تعریف می کند که بطور مشخص از انسان مثلی افلاطون تا انسان گرفتار درد و رنج بودا و بالاخره انسان اومانسیم فویر باخی همه و همه تعریف هایی بوده است که بشر در تاریخ اندیشه خود از انسان کرده است. عبارت دیگر آنچه که می توان در این رابطه مطرح کرد اینکه تا يك مکتب و اندیشه از انسان تعریف ارائه نکند، نمی تواند مدعی هیچگونه تغییری در انسان و تاریخ و اجتماع باشد و شاید بهتر باشد موضوع را اینطور مطرح کنیم که معیار و شاخص و محک هر دعوتی برحسب تعریفی که از انسان ارائه میدهد مشخص میشود.

البته آنچه که بعنوان پیش زمینه این موضوع باید بعنوان يك اصل در نظر گرفت اینکه تعریف انسان در تاریخ اندیشه بشر از آغاز تا کنون بصورت يك اصل ثابت نبوده است بلکه صورتی ذو مراتب داشته است و بصورت يك حقیقت مشککه مطرح بوده است که بموازات رشد اندیشه انسان تکامل پیدا کرده است. در يك تقسیم بندی کلی تعریف انسان در بستر تاریخ اندیشه بشر می توان بدو نوع انسان که یکی انسان تکلیفی و دوم انسان حقی می باشد تقسیم کرد:

1. **انسان تکلیفی:** در این تعریف، از انسان برای انسان بما هو انسان یا انسان فی نفسه هیچ حق و حقوقی قائل نبودند و ارزش انسان را در اجرای يك سلسله تکالیفی که بر حسب شرایط تاریخی اجتماعی تغییر می کند تعریف می کنند. البته مضمون و ماهیت این تکالیف گاهی صورت فقهی و مذهبی داشته است و زمانی صورت اخلاقی و طبقاتی بخود گرفته است.

**آسمان کشتی ارباب هنر می شکند / تکیه آن به که بر این بحر معلق نکنیم - حافظ**

2. **انسان حقی:** که در این تعریف برای انسان فی نفسه حق حقوقی قائل هستند چه انسان مذهبی و چه انسان اجتماعی و همین حق و حقوق انسانی را عامل تمیز انسان از حیوان می داند. البته خود همین تقسیم بندی تعریف از انسان موخر بر يك بر تقسیم بندی قبلی دیگر از انسان می باشد که عبارت است از تقسیم انسان بدو نوع انسان تاریخی و انسان غیر تاریخی یا عبارت دیگر انسان فیکسیسم یا انسان ترانسفرمیسم:

- **انسان تاریخی:** که عبارت از انسانی که در پروسه زمان شکل گرفته است.
- **انسان غیر تاریخی:** که عبارت است از انسانی که منهای زمان بصورت دفعی خلقت پیدا کرده است.

در انسان نوع اول یعنی انسان تاریخی انسان بعنوان يك پدیده تاریخی مطرح میشود که خود بخود طرح چنین انسانی همراه میشود با طرح بسیاری از اصول و پیش فرض هایی که برای انسان تاریخی مطرح میشود. مثل اصل تکامل پذیری انسان یا اصل نسبی بودن انسان یا اصل طبقاتی بودن تاریخ انسان یا اینکه ماهیت تکاملی حرکت تاریخی انسان از جبر یا زندانهای چهارگانه ( زندان یا جبر طبیعت - زندان یا جبر جامعه - زندان یا جبر تاریخ - زندان یا جبر خویشتن بوده است).

در انسان غیر تاریخی حافظ میگوید:

**جام می و خون دل هر یک به کسی دادند / در دایره قسمت اوضاع چنین باشد**

و یا همچون

**دور فلکی یک سره بر منهج عدل است / خوش باش که ظالم نبرد راه به منزل**

اگر انسان را پدیده ای غیر تاریخی دانستیم دیگر نمی توانیم برای انسان معتقد به تکامل باشیم یا معتقد حق و حقوقی مستقل از مذهب و مکتب و اندیشه و فلسفه باشیم شاید صحیح تر این باشد که بگوئیم انسان حقی مولود انسان تاریخی است و انسان تکلیفی مولود انسان غیر تاریخی می باشد. یا انسان تکامل پذیر مولود انسان تاریخی است و انسان فیکسیسم مولود انسان غیر تاریخی است پس آنچه تا اینجا مشخص شد عبارت از اینکه اولاً هر اندیشه که مدعی دعوت و شعار تغییر برای جامعه یا انسان می باشد،

## چرخ برهم زخم از غیر مرادم گردد / من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک - حافظ

موظف است بدو تعریفی از انسان ارائه دهد. حال یا این تعریف برای انسان جنبه اصالی دارد یعنی به خود انسان فی حد ذاته اصالت میدهد یا اینکه جنبه اعتباری دارد یعنی ارزش انسان را در پدیده های دیگر غیر انسانی تعریف می کند.

اولا : انسان را در کانتکس خدایان تعریف میکند و تمامی ارزش ها را به خدایان میدهد و با اینکه کردن و تهی کردن انسان به انسان اعتباری و طفیلی میرسد که در اینجا انسان غیر تاریخی و انسان تکلیفی که لایق هیچ حق و حقوقی نیست و تمامی حق و حقوق او یا مختص خدایان آسمانها و نمایندگان روحانی او در زمین می باشد. بقول حافظ: رضا به داده بده وز جبین گره بگشای / که بر من و تو در اختیار نگشادست یا سخن در احتیاج ما و استغناى معشوق است / چه سود افسونگری ای دل که در دلبر نمی گیرد

یا مختص حاکمین طبقاتی که بر او سلطه دارند و تمامی دستاوردهای اقتصادی او را غارت می کنند میشود که در اینجا انسان طفیلی و اعتباری در برابر انسان اصالی قبلی قرار می گیرد:

مکن حافظ از جور دوران شکایت / چه دانی تو ای بنده کار خدایی  
این چه استغناست یارب وین چه قادر حکمت است / کاین همه زخم نهران هست و مجال آه نیست

ثانیا : در بدو تعریف از انسان آن اندیشه باید مشخص کند که آیا به انسان تاریخی و ترانسفرمیسم قائل است یا به انسان غیر تاریخی و مجرد و فیکسیسم.

برای مثال اگر اندیشه یا تفکری اصل تکامل در رابطه با تکوین و پیدایش انسان را نفی کرد و بجای انسان ترانسفرمیستی به انسان فیکسیسمی قائل شد دعوی ما با چنین اندیشه ای دعوی فیزیولوژیک یا بیولوژیکی نیست بلکه بلعکس دعوی ما با چنین اندیشه و دکترین و تفکری دعوی زیر بنائی است:

آدمی در عالم خاکی نمی آید بدست / عالمی دیگر بیاید ساخت و زنو آدمی- حافظ

چرا که چنین اندیشه ای دیگر نمی تواند انسان را پدیده تاریخی ببیند یا انسان را تکامل پذیر بداند یا اندیشه و خود فکر را تکامل پذیر بداند و یا انسان را خطا پذیر بداند. همه چیز را بصورت مطلق می بیند یا مطلق بد است و یا مطلق خوب است. همه چیز را جبری می داند و اراده و اختیار انسان را در تغییر شرایط بکلی نفی می کند. بقول حافظ:

چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند / گر اندکی نه به وفق رضاست خرده مگیر  
جام می و خون دل هر یک به کسی دادند / در دایره قسمت اوضاع چنین باشد  
جهان و کار جهان جمله هیچ بر هیچ است / هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق

از نظر او حقیقت نسبی در عالم وجود ندارد چرا که تغییر ذاتی در عالم وجود ندارد. بد نیست در اینجا بذكر يك مثال تاریخی - فلسفی بپردازیم تا این دو دیدگاه را در عرصه تاریخ بهتر تمیز دهیم. ملا هادی سبزواری که آخرین حلقه از سلسله فلاسفه کلاسیسم ایران می باشد و شاگرد ملاصدرا بوده است و در زمان ناصر الدین شاه می زیست بر مبنای همان چهار چوب و کانتکس فلسفه سنتی که معتقد به جدائی ذات و عرض یا وجود ماهیت و... بود و اصلا نمی توانست توحید فلسفی دیالکتیک هستی را فهم کند بخاطر اینکه تکنولوژی عکاسی تازه به ایران آمده بود ناصرالدین شاه تصمیم گرفت در این رابطه نظر ملا هادی سبزواری را جویا بشود. ملا هادی با شنیدن این خبر در باب تکنولوژی عکاسی اینکه انتقال عرض با جوهر دوگانه امکان پذیر است بشدت موضوع را تکذیب کرد و گفت اصلا انتقال عرض زمانیکه دو جوهر جدای از هم باشد امکان پذیر نیست تا اینکه بالاخره عکاس ها وارد ایران شدند و جهت گرفتن اولین عکس بطرف قصر ناصرالدین شاه رفتند. ناصر الدین شاه هم یا جهت خراب کردن ملاهادی یا جهت شوخی و مضحکه به عکاس ها گفت قبل از اینکه از من عکس بگیرید جهت تبرک و تیمم بهتر است ابتدا يك عکس از ملا هادی سبزواری بگیرید که برای این کار عکاس ها را نزد ملا هادی بردند و اولین عکس در ایران از ملا هادی گرفتند و بعد عکس را پس از ظهور در برابر ملا هادی سبزواری گذاشتند می گویند ملا هادی تا عکس خود را بروی مقوا دید محاسن خود را در دست گرفت و سه بار گفت عجباً، عجباً، عجباً انتقال عرض بیرون ذات انجام گرفت و باز بر پایه همین طرز تفکر بود که باعث میشود ملا هادی در منظومه و شرح اسفار و معلمش ملا صدرا در خود اسفار سفر اول زن را در ردیف حیوان بداند و اصلا از جنس انسان بشمار نیآورد. همه این نظریات انحرافی بدلیل غیر تاریخی دیدن انسان می باشد و همچنین نداشتن يك تعریف مشخص از انسان و پیروی کردن از تعریف افلاطونی و ارسطویی از انسان که همان انسان ذهنی و غیر تاریخی و مجرد می باشد، شکل می گیرد (انسانی که یا بقول افلاطون با تقدم زمانی

تکوین روح بر جسم بیگانه با وجود می باشد یا بقول ارسطو با پیدایش همزمان ولی بیگانه روح و بدن بیگانه با ماده و جهان هستی می باشد و یا بقول ملا صدرا و ملا هادی سبزواری و طباطبائی و مطهری با تاخر تکوین روح از بدن ولی بیگانه با بدن و ماده بیگانه از وجود و هستی می باشد است). شاید بزرگترین کشفی که بشریت در تاریخ کشفیات خود از آغاز تاریخ داشته است کشف تعریف مشخص از انسان یا بعبارت دیگر تعریف از خود بوده است که با این تعریف بشریت وارد دوران جدید از تاریخ که دوران انسان و آگاهی می باشد گردید.

بزرگترین انقلابی که حرکت پیامبر اسلام در لوای قرآن بصورت يك زلزله آگاهیبخش در تاریخ بشریت بوجود آورد اصل تعریف و باز تعریف انسان بود، انسانی که یا در زندان خدایان مذاهب قربانی شده بود و یا در توجیه نظام طبقاتی موجود حاکم بر تاریخ له شده بود دو باره او را بصورت يك پدیده تاریخی مطرح کرد.

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا - إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا - آیا انسان میداند که زمانی بر او گذشته که او موجود قابل ذکری نبوده است - تایید تاریخی بودن انسان از نظر قرآن که مخالف تمامی اندیشه های ماقبل زمان محمد بود (مختار و با اراده). (سوره انسان - آیات 1 تا 3)

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ما راه را به او نشان دادیم او خود انتخاب کرد که شاکر باشد یا کافر (گرانیکاه وجود). (سوره انسان - آیه 3)

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ... انسان خلیفه خدا در زمین است. (سوره البقره - آیه 30)

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا ... همه ملائکه در پای انسان به سجده افتادند. (سوره البقره - آیه 34)

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا تنها انسان لیاقت و استعداد پذیرش امانات ما را داشت. (سوره الاحزاب - آیه 72)

وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا - همه وجود و هستی را در خدمت انسان قرار دادیم، می باشد. (سوره الجاثیه - آیه 13)

یعنی آنچنانکه عیسی مسیح می فرمود و درسه تا از انجیل های فعلی هم وجود دارد : شنبه برای انسان است نه انسان برای شنبه.

پیامبر اسلام هم فرمود : هستی برای انسان است نه انسان برای هستی این شعار محمد آنچنان تغییری در نقشه وجود ایجاد کرد که شعار گالیله و کپلر و کپرنیک در برابر اندیشه بطلمیوسی از زمین ایجاد کرد.

تفاوت اندیشه بطلمیوس با اندیشه گالیله ها و کپلرها در این بود که جای زمین و خورشید در این دو دکترین عوض شد در اندیشه کپلر و کپرنیک و گالیله برخلاف منظومه بطلمیوسی گرانیکاه از زمین به خورشید انتقال پیدا کرد. محمد هم با جابجائی محور انسان و هستی بزرگترین سیحه و انقلاب در اندیشه بشر بوجود آورد. سوره التین تبیین کننده چنین تحولی در گرانیکاه وجود می کند که توسط محمد در مکه یعنی مرحله اول حرکت او شکل گرفت و بر پایه این تغییر گرانیکاه وجود بود که محمد توانست بقول علامه محمد اقبال لاهوری بشریت را در سر فصل جدیدی از تاریخ قرار دهد فصلی که عنوان آن انسان حقی - تاریخی - تکامل پذیر قرار دارد.

**فصل اول شان نزول:** سوره تین سوره مکی است که از جمله سورهای قرآنی می باشد که تمامی آیات آن در مکه نازل شده است. نکته مهمی که در استراتژی پیامبر که در يك کلام دعوت نامیده میشود باید در این رابطه به آن توجه شود. اینک:

- اول کل آیات قرآن به موازات خط حرکتی پیامبر نازل شده است
  - دوم خط حرکتی پیامبر از آغاز بعثت تا رحلت پیامبر تقریباً 23 سال طول کشید که از این 23 سال 13 سال حرکت پیامبر در مکه بوده است ( این مرحله مکی نامیده میشود و 10 سال در مدینه، مرحله مدنی نامیده میشود) که بلحاظ تفاوت محتوای خط حرکتی پیامبر در دو مرحله مکی و مدنی استراتژی پیامبر بلحاظ مرحله بندی، بدو قسم تقسیم میشود:
- استراتژی مکی یا استراتژی پیام  
استراتژی مدنی یا استراتژی بنا تقسیم میشود.

بعبارت دیگر اگر کل استراتژی پیامبر را دعوت بنامیم استراتژی دعوت پیامبر بدو قسم تقسیم میشود اول استراتژی پیام دعوت که در این مرحله پیامبر بصورت مخفی در مکه بمدت 13 سال انجام رسالت میکرد دوم استراتژی بنای دعوت که پس از هجرت پیامبر از مکه به مدینه در مدت 10 سال جهت جامعه سازی به انجام رسانید.

بنابراین مرحله 13 ساله خط حرکتی محمد در مکه مرحله تکوین حرکت بود در مرحله 10 ساله خط حرکتی محمد در مدینه مرحله تکوین جامعه بود در مرحله 13 سال حرکت استراتژی پیام یا تکوین حرکت پیامبر می کوشید در جامعه بسته مکه ایجاد خود آگاهی اعتقادی کند اما در مرحله 10 ساله استراتژی بنای مدینه النبی پیامبر می کوشید بر پایه خودآگاهی اعتقادی که ایجاد کرده در 13 ساله مکه ایجاد خودآگاهی اجتماعی جهت بنای مدینه النبی در سطح جهان آنروز کند.

- سوم جوهره استراتژی پیامبر در مرحله پیام دعوت با جوهره استراتژی پیامبر در مرحله بنای دعوت متفاوت بود. جوهر استراتژی پیامبر در 13 ساله حرکت مکی بر پایه فقط ایجاد خودآگاهی اعتقادی توسط توحید و معاد بود. توحید محمد در مرحله استراتژی مکی از توحید نظری یا توحید سبژکتیو که بر پایه نفی بتان و شعار لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ که سه سال تمام شعار محمد و خط حرکتی محمد بر آن استوار بود شروع میشد تا توحید وجود یا توحید ابرکتیو و بالاخره به توحید انسانی ( فلاح ) پایان یافت.

در مکه کانتکس توحید محمد به همین سه مرحله توحید یعنی توحید معرفتی و توحید وجودی و سوم توحید انسانی خلاصه میشد. در مدینه بود که محمد دامنه توحید از مرز نظری - وجودی - انسانی بعرضه توحید اجتماعی - تاریخی کشانید و در همین راستا بود که حرکت در مکه صرفا سه مشخصه اساسی داشت:

اولا - تدافعی بود

ثانیا - آگاهبخش بود

ثالثا - غیر قهراً میز بود و بهمین خاطر بود که نخستین آیه جهاد که آیه:

أَنْ لِلَّذِينَ يَفْتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ - الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ - از امروز اجازه داده شد تا بر آنهایی که ستم رفته است و بنا حق از وطنشان اخراج شده اند و جرمشان این بود که می گفتند پروردگار ما خداست پیکار کنند. (سوره حج آیات 39 و 40)

در مدینه نازل شد و هیچ آیه جهادی در مدت 13 سال حرکت محمد در مکه ( با اینکه اوج ستمها بر پیامبر و یارانش در این مدت 13 سال بود) بر پیامبر نازل نشد و جز فرمان صبر و استقامت در این مرحله از استراتژی پیامبر بر محمد نازل نشد.

- چهارم - معاد محمد در مرحله استراتژی 13 ساله پیام در تکمیل توحید فقط در جهت هدفدار کردن حرکت وجود توسط محمد مطرح میشد. پس محمد در مرحله استراتژی 13ساله پیام دعوت مکی خود با اصل توحید که تبیین کننده وحدت انسان و وجود است و با اصل معاد که تبیین کننده اصل هدفداری جهان و انسان است حرکت خودآگاهی اعتقادی جهت ایجاد خودآگاهی اجتماعی شکل داد
- پنجم - تمامی سه مرحله استراتژی محمد در مکه در این سه شعار خلاصه میشد:

قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (سوره البقره - آیه 156)

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ (سوره القصص - آیه 88)

که شعار اول توحید انسانی است

شعار دوم توحید وجودی است

و شعار سوم هدفداری هستی.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ - الَّذِينَ يُذَكَّرُونَ اللَّهُ قِيَامًا وَفَعُولًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ - بر پایه تفکر به توحید هستی است که اولی الباب و صاحبان عقل و خرد به هدفداری آن میرسند و بر پایه نیاز به هدفداری هستی است که به قیامت و معاد ایمان می یابند. (سوره آل عمران - آیات 190 و 191)

پس پایه های استراتژی 13 ساله پیام دعوت محمد بر اساس توحید و انسان و هدفداری قرار داشت.

- ششم - علت تاکید و تکیه بیش از حد محمد در استراتژی مکی بر معاد دلالت بر نقش عمده اصل هدفداری وجود در ایجاد خودآگاهی اعتقادی و فلسفی و ایدولوژیکی می کند. عبارت دیگر در پروسه تکوین خودآگاهی اعتقادی - فلسفی و ایدولوژیکی، معاد و قیامت و هدفداری وجود نقشی بمراتب بیشتر از حتی خود توحید دارد که در این رابطه کافی است که فقط حتی با یک نظر سطحی به سوره نازل شده بر محمد در مکه ببینیم تا ببینیم که تمامی آنها بر پایه طرح قیامت بشکل تبیینی و تشریحی و تکوینی استوار می باشد و شاید بهتر باشد که بگوئیم در عرصه هدفداری وجود است که انسان به توحید هستی شناسی و انسان شناسی میرسد.

**فصل دوم:** حال پس از طرح این موضوع به تفسیر سوره التین می پردازیم: سوره التین که از سور مکی می باشد از 9 آیه تشکیل شده است که سه ایه اول چهار تا قسم است که از این چهار تا قسم دو تا از قسم ها جنبه مادی و طبیعی و آفاقی دارد و دو تا از قسم های دیگر جنبه معنوی دارد. یا عبارت دیگر دو تا از قسم ها جنبه ایژکتیو دو تا از قسم ها جنبه سبژکتیو دارد یا دو تا از قسم ها جنبه مادی دارد و دو تا از قسم ها جنبه معنوی. دو تا از قسم ها که جنبه آفاقی دارد عبارتند از: والتین و الزيتون - قسم به انجیر و قسم به زیتون یا قسم بدرخت انجیر یا قسم بدرخت زیتون (البته لازم بذکر است که طرح دو درخت انجیر و زیتون هیچ دلیلی ندارد فقط به این دلیل است که عرب بادیه نشین مکه و مدینه و عربستان همگی این دو درخت را می شناختند و از آن تغذیه می کردند مثل درخت سدر که قرآن در مثالها و ادبیات خود از آن استفاده می کند و اعراب بادیه نشین همه با آن آشنائی داشتند طبیعتا اگر قرآن در منطقه دیگری غیر از عربستان نازل میشد با ادبیات همان منطقه صحبت میکرد نه با ادبیات بادیه نشین های عربستان) و دو تا قسم انفسی یا سبژکتیو یا معنوی که عبارتند از **وَطُورِ سِينِينَ - وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ** (سوره التین - آیه 2 و 3) قسم به طور سینا و شهر مکه که محل بعثت موسی و محمد دو پیامبر جامعه ساز در مسیر نهضت تسلسلی ابراهیم می باشد.

پس آنچه که بطور مشخص در رابطه با این چهار قسم می توان به آن تکیه کرد توحید ماده و معنی یا توحید طبیعت و ماوراء طبیعت است که در دو قسم اول به ماده و طبیعت قسم میخورد و در دو قسم دوم به معنویت و معنا که همه ارزشی واحد دارند در نزد خدا. هیچ مکان و زمان و ماده ای تقدسی فی حد ذاته ندارد. تمامی ارزش آنها در پیوند با توحید و هدفداری آن شکل می گیرد.

**لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ -** به تحقیق انسان را در بهترین قوام و ارکان و پایه و نهاد آفریدیم. (سوره التین - آیه 4)

پس از طرح چهار قسم فوق بالاخره به بیان آن هدفی که از این قسم ها در نظر دارد می پردازد و آن طرح موضوع انسان است. آنهم بصورت خبری که ما انسان را در بهترین قوام و ارکان و نهاد و پایه خلق کردیم و بعد با جمله **ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ** (سوره التین - آیه 5) سپس او را به پست ترین مراتب پست باز گردانیدیم. این خبر را تکمیل می کند. حال سوال بزرگی که در این رابطه مطرح میشود اینکه این ارکان وجودی انسان چه می باشد، که قرآن از آن به محکم ترین ارکان و یا به احسن ترین ارکان از آن یاد می کند؟ شکی نیست که خود قرآن در جای جای آن به این ارکان اشاره می کند که مهمترین آنها در مقدمه فوق ذکر گردید. مثل اصل تاریخی بودن انسان از نظر قرآن یا اصل هدفدار بودن خلقت او یا اصل تسلیم هستی در برابر عظمت او یا اصل وحدت طلبی او یا اصل دیالکتیکی بودن ماهیت بستر شدن او یا اصل جبر گریزی انسان و اراده گرایی او یا اصل تاخر وجود او بر ماهیتش بر عکس دیگر پدیده ها. و بقول مولوی:

در حدیث آمد که یزدان مجید / خلق عالم را سه گونه آفرید  
 یک گره را جمله عقل و علم و جود / آن فرشته ست او نداند جز سجود  
 نیست اندر عنصرش حرص و هوا / نور مطلق زنده از عشق خدا  
 یک گروه دیگر از دانش تهی / همچو حیوان از علف در فربهی  
 او نبیند جز که اصطبل و علف / از شقاوت غافلست و از شرف  
 این سوم هست آدمی زاد و بشر / نیم او ز افرشته و نیمیش خر  
 نیم خر خود مایل سفلی بود / نیم دیگر مایل عقلی بود  
 آن دو قوم آسوده از جنگ و حراب / وین بشر با دو مخالف در عذاب  
 وین بشر هم ز امتحان قسمت شدند / آدمی شکلند و سه امت شدند

یک گره مستغرق مطلق شدست / همچو عیسی با ملک ملحق شدست  
 نقش آدم لیک معنی جبرئیل / رسته از خشم و هوا و قال و قیل  
 از ریاضت رسته وز زهد و جهاد / گوییا از آدمی او خود نژاد  
 قسم دیگر با خران ملحق شدند / خشم محض و شهوت مطلق شدند  
 وصف جبریلی دریشان بود رفت / تنگ بود آن خانه و آن وصف زفت  
 مرده گردد شخص کو بی جان شود / خر شود چون جان او بی آن شود  
 زانک جانی کان ندارد هست پست / این سخن حقیقت و صوفی گفته است  
 او ز حیوانها فزون تر جان کند / در جهان باریک کاریها کند  
 مکر و تلبیسی که او داند تنید / آن ز حیوان دیگر ناید پدید  
 جامه های زرکشی را بافتن / درها از قعر دریا یافتن  
 خرده کاریهای علم هندسه / یا نجوم و علم طب و فلسفه  
 که تعلق با همین دنیاستش / ره به هفتم آسمان بر نیستش  
 این همه علم بنای آخرست / که عماد بود گاو و اشترست  
 بهر استبقای حیوان چند روز / نام آن کردند این گیجان رموز  
 علم راه حق و علم منزلش / صاحب دل داند آن را با دلش  
 پس درین ترکیب حیوان لطیف / آفرید و کرد با دانش الیف  
 نام کالانعام کرد آن قوم را / زانک نسبت کو بیفظه نوم را  
 روح حیوانی ندارد غیر نوم / حسهای منعکس دارند قوم  
 یفظه آمد نوم حیوانی نماند / انعکاس حس خود از لوح خواند  
 همچو حس آنک خواب او را ربود / چون شد او بیدار عکسیت نمود  
 لاجرم اسفل بود از سافلین / ترک او کن لا احب الافلین

اولا - انسان پدیده ای دیالکتیکی است که حرکتی دائم میان احسن تقویم تا اسفل سافلین صاحب می باشد.  
 ثانیاً - انسان عامل پیوند دو سر حلقه وجود ماده و معنا است . بقول مولانا:  
 دو سر هر دو حلقه هستی / به حقیقت بهم تو پیوستی

ثالثاً - انحراف ماهیت از وجود انسان برپایه انتخاب و اختیار او بخاطر نفی ارزش های وجودی انسان می باشد.  
 بقول مولانا:

خشک گوید باغبان را کای فتی / مر مرا چه می بری سر بی خطا  
 باغبان گوید خمش ای زشت خو / بس نباشد خشکی تو جرم تو  
 خشک گوید راستم من کژ نیم / تو چرا بی جرم می بری پیم  
 باغبان گوید اگر مسعودی / کاشکی کژ بودی تر بودی  
 جاذب آب حیاتی گشتی / اندر آب زندگی آغشتی  
 تخم تو بد بوده است و اصل تو / با درخت خوش نبوده وصل تو  
 شاخ تلخ ار با خوشی وصلت کند / آن خوشی اندر نهادش بر زند

رابعاً: آنچنانکه در قیاس التین و زیتون در برابر طور سینا و بلد الامین دیدیم در وجود انسان هم این دو بعد مادی و  
 معنا که همان تن و جان می باشند در کنار هم در سیلان اند . بقول مولانا :  
 جان ز هجر عرش اندر فاقه ای / تن ز عشق خارین چون ناقه ای  
 جان گشاید سوی بالا بالها / در زده تن در زمین چنگالها

اما سوال بزرگی که در اینجا مطرح میشود اینکه چرا پیامبر در تبیین فلسفی خود آگاهی اعتقادی دعوت خود را از  
 انسان شروع کرد؟ آیا بهتر نبود از جامعه و تاریخ شروع میکرد؟ آیا شروع بالبداهه از انسان در این تبیین فلسفی انسان  
 را مجرد نمی کند؟ و حرکت محمد را رنگ و لعاب ایده آلیستی نمی بخشد؟ آیه بعد پاسخ به سوال فوق است:

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ - برای کسانی که ایمان دارند و عمل صالح انجام میدهند حرکتی عکس این است که بر ایشان اجر و پاداش بی پایان خداوند می باشد (سوره التین - آیه 6) بعبارت دیگر اگر چه در تبیین خودآگاهی اعتقادی از نگاه پیامبر بر اساس اصل انسان می باشد ولی در تکوین انسان پروسه عکس تبیین طی می کند. چرا که در تکوین این انسان بصورت بذری در می آید که باید در زمین پراکسیس جامعه و تاریخ کاشته شود تا در آنجا برپایه ایمان و عمل صالح بتواند این بذر در زمین اجتماع مشروب گردد و همین جا است که ایده انسانی محمد از شکل کلی گرائی و ذهنی نگری و سبژکتیوی در می آید و ماهیت کنکرت و مشخص بخود می گیرد. به قول مولانا: تو درون چاه رفتستی ز کاخ / چه گنه دارد جهانهای فراخ

مر رسن را نیست جرمی ای عنود / چون ترا سودای سربالا نبود

فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدَ بِالذِّينِ - ای پیامبر با این تبیین و نگاه تو بعد از این چه کسی می تواند دین و قیامت و ایدولوژی تو را تکذیب کند. (سوره التین - آیه 7)

چرا که این تنها ایدولوژی است که ستونهای آن بر انسان قرار دارد و با ایمان و عمل صالح در عرصه اجتماع به پرورش انسان در میدان احسن تقویم تا اسفل سافلین می پردازد و اینچنین انسانی است که با اراده و انتخاب خویش در عرصه پراکسیس وجودی (ایمان) و پراکسیس اجتماعی - تاریخی (عمل صالح) بصورت پدیده تاریخی بدل میشود که از وجود خود ماهیتی تا خدا میسازد. وَأَنَّ إِلِيَّ رُبُّكَ الْمُنتَهَى (سوره النجم - آیه 42) بقول مولانا:

بار دیگر از ملک قربان شوم / آنج اندر وهم ناید آن شوم  
پس عدم کردم عدم چون ارغنون / گویدم که انا الیه راجعون

أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ - آیا خداوند محکم کار ترین محکم کاران نیست. با چنین بنائی که از انسان ساخته است آیا محکم کار ترین محکم سازها خداوند نمی باشد. (سوره التین - آیه 8)

فصل سوم: پیام سوره التین یا بعبارت دیگر درسهائی که سوره تین بما می آموزد:  
اصل اول: وحدت ماده - معنا یا وحدت روح و بدن یا وحدت طبیعت و ماوراء الطبیعت یا وحدت دل و دماغ یا وحدت فکر و عمل.

اصل دوم: انسان پدیده احسن التقویم است که این ارکان احسن انسان عبارتند از:

- تاخر ماهیت بر وجود او در پروسه صیرورت و تکامل انسان
- اصل تسخیر همه هستی توسط انسان
- اصل مسئولیت انسان یا مسئولیت پذیری انسان
- اصل تکامل پذیری انسان در بستر دیالکتیک وجودی او
- اصل اراده طلبی و جبر گریزی او
- اصل انسان محوری انسان در برابر همه هستی
- اصل تاریخی بودن انسان و...

اصل سوم: اصل دیالکتیک احسن تقویم و اسفل سافلین بعنوان دو سمت گیری در عرصه شدن انسان.

اصل چهارم: اصل معاد یا هدفداری شدن انسان و وجود در بستر شدن دیالکتیکی انسان.

اصل پنجم: اصل معاد در جهان بینی محمد تکمیل کننده اصل توحید می باشد. توحید دلالت بر نظم واحد حاکم بر وجود می کند اما معاد دلالت بر هدفداری وجود و انسان می کند.

اصل ششم: رشد و تکامل انسان جنبه مجرد و ذهنی ندارد بلکه در بستر پراکسیس اجتماع است که انسان مورد نظر محمد و قرآن شکل می گیرد و متولد میشود.

اصل هفتم: در نگاه محمد خودآگاهی اعتقادی (أَمْنُوا) مقدم بر خودآگاهی اجتماعی است (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ)

والسلام